

نگاهی به آرایه‌های بدیعی معنوی در غزلیات تقی دانش

دکتر رجب توحیدیان*

چکیده

محمدتقی ضیاء لشگر، متخلص به دانش، یکی از شعرای توانمند صنعت‌پرداز و تصویرآفرین و بدیع‌سرای اواخر دوره قاجاریه و دوره پهلوی اول است. دیوان وی شامل: قصاید، هزار غزل و مقطعات است که با تأسی از کتب بدیعی فارسی و عربی، در غزلیات خویش، در آفرینش آرایه‌های بدیعی لفظی و معنوی کوشیده که غزلیات وی از این حیث از زیبایی و برجستگی خاصی در میان شعرای صنعت‌پرداز و بدیع‌سرا برخوردار شده است. آرایه‌های بدیعی به کار رفته در دیوان، به حدی است که خواننده احساس می‌کند که هدف نهایی شاعر از سرودن غزل، هم‌چون شعرای دیگر، تنها پرداختن به شیوه تصویرآفرینی و بدیع‌سرایی بوده است. با تأمل در غزلیات دانش، می‌توان دریافت که باریک‌اندیشی، تصویرآفرینی و جلوه‌های زیبایی‌شناختی دانش بدیع، به ویژه بدیع معنوی، به تبعیت از شعرای پیشین و به خصوص مطالعه کتب بدیعی، بسیار قابل تأمل است. با مطالعه غزلیات شاعر احساس می‌شود که وی در نقش یک محقق برجسته علوم بدیعی و بلاغی، هنگام سرودن غزلیات خویش به اکثر کتب بدیعی فارسی و عربی نظر داشته و سعی کرده است که متناسب با آرایه‌های بدیعی معنوی به کار رفته در آن آثار، اشعاری از خود خلق کند. این نوشتار به بحث در زمینه آرایه‌های بدیعی معنوی در غزلیات دانش پرداخته و به جهت دوری از اطالۀ بحث از ذکر آرایه‌های لفظی و دیگر آرایه‌های معنوی پرکاربرد خودداری کرده است.

کلیدواژه‌ها

غزلیات، کتب بدیعی فارسی و عربی، آرایه‌های بدیعی معنوی، صنعت‌پردازی، تصویرآفرینی

* استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد سلماس، گروه زبان و ادبیات فارسی، سلماس - ایران.

تاریخ پذیرش: ۹۷/۷/۱۰

تاریخ دریافت: ۹۷/۶/۷

محمدتقی ضیاء لشگر متخلص به دانش، در سال ۱۲۴۰ شمسی در تهران چشم به جهان گشود و پس از فراگرفتن مقدمات ادب و معلوماتی که در آن زمان برای کسانی که خود را برای تصدی مشاغل دیوانی حاضر می‌ساختند، ضروری بود در ایام جوانی در خدمت مرحوم میرزا علی محمد صفا خوشنویس، به فرا گرفتن هنر خطاطی پرداخت و در محضر مرحوم ملا عبد الصمد یزدی و مرحوم میرزا ابوالحسن جلوه، فنون عربیت و ادب و حکمت و علوم را که در آن زمان مورد توجه خاص دانشمندان و ارباب ذوق و معرفت بود، فراگرفت و به مطالعه و تصفح دیوان شعرای ایران و عرب همت گماشت. در آغاز خدمات دولتی خود در دبیرخانه میرزا علی اصغر اتابک به شغل منشی‌گری اشتغال داشت و پس از مدتی به آذربایجان (تبریز) در خدمت دیوان انشاء ولایت عهد به سر آورد. (دانش، ۱۳۸۳، مقدمه: الف). سپس در اوایل مشروطیت در جرگه آزادی‌خواهان در آمد و آثار منظوم و قصاید غراً که در حمایت از آزادی و نکوهش رژیم استبدادی سروده، نماینده آن دوره از عمر اوست. بعد از سقوط محمدعلی شاه و استقرار مشروطه دوم در سال ۱۳۲۷ هجری قمری، به سمت ریاست عدلیه فارس منصوب شده در مصاحبت سهام الدوله والی ایالت، به سرزمین سعدی و حافظ رهسپار گردید و آنجا اقامت جست. بعد از آن سال‌ها سمت ریاست دبیرخانه ولات فارس را تعهد می‌کرد و با فضلا و شعرای شیراز همدم بود. وی در سنین اخیر حیات نسبتاً طولانی خود به تهران بازگشت و ایام بازنشستگی و دوران نهایی عمر خویش را در پایتخت گذراند و به دیدار دوستان و سخن‌سرایان تهران - که محضرش را مغتنم شمرده و در ایام خانه‌نشینی از خرمن ذوق و دانش وی خوشه‌چینی می‌کردند - صرف اوقات می‌کرد. (همان، مقدمه: الف). دانش در اواخر عمر نابینا و خانه‌نشین شد. در ۲۵ اسفند ۱۳۲۶ در گذشت و در قم مدفون شد. (مشیر سلیمی، ۱۳۴۴: ۳۴۹).

دیوان اشعار دانش، شامل: قصاید، هزار غزل و مقطعات است که با تأسی از کتب بدیعی فارسی و عربی، در غزلیات خویش، در آفرینش آرایه‌های بدیعی لفظی و معنوی کوشیده که

نگاهی به آرایه‌های بدیعی معنوی در غزلیات تقی دانش ۱۵۱

غزلیات وی از این حیث از زیبایی و برجستگی خاصی در میان شعرای صنعت پرداز و بدیع سرا برخوردار گشته است. با تأمل در غزلیات دانش، می‌توان دریافت که باریک‌اندیشی، تصویرآفرینی و جلوه‌های زیبایی‌شناختی دانش بدیع، به ویژه بدیع معنوی، به تبعیت از شعرای پیشین و به خصوص مطالعه کتب بدیعی، بسیار قابل تأمل است. با مطالعه غزلیات شاعر احساس می‌شود که وی در نقش یک محقق برجسته علوم بدیعی و بلاغی، هنگام سرودن غزلیات خویش به اکثر کتب بدیعی فارسی نظر داشته و به نوعی سعی کرده است که متناسب با آرایه‌های بدیعی معنوی به کار رفته در آن آثار، اشعاری از خود خلق کند.

آثار تقی دانش

۱- دیوان هزار غزل ۲- دیوان قصاید ۳- دیوان مقطعات ۴- نوشین‌روان در شرح سلطنت انوشیروان ۵- ن و القلم شرح حال خطاطان در سه جلد ۶- بحر محیط در دوازده جلد ۷- بحیره خلاصه‌ای از بحر محیط ۸- اکسیر اعظم در چهار جلد ۹- لآلی شاهوار به امر وزارت فرهنگ ۱۰- جنت عدن به سبک بوستان ۱۱- فردوس برین به شیوه گلستان ۱۲- تذکره صدر اعظمی ۱۳- وجوه تسامی ۱۴- امثال حکم ۱۵- دیوان حکیم سوری در سه جلد ۱۶- تذکره آش کشکیان به شیوه بسحاق اطعمه ۱۷- بیان حقیقت در شرح احوال خود (دانش، ۱۳۸۳، مقدمه: له) ۱۸- علم بدیع فارسی (نیکو همت، ۱۳۲۷: ۶۸). دانش در خصوص آثار خود می‌سراید:

... آب حیات می‌چکد از نوک خامه محروم از آن نداشت فلک چون سکندرم
هفتاد سال خامه ز دستم نیوفتاد هشتاد سال باشد و پنجاه دفترم
صندوق‌های پر گهرم چون قند به چشم ناید چو گنج یافتگان هیچ باورم...

(دانش، ۱۳۸۳: ۴۷۳)

اهداف تحقیق

هدف نگارنده در این پژوهش، تعیین و انتخاب آرایه‌های بدیعی معنوی در غزلیات تقی

۱۵۲ نگاه‌ها به آرایه‌های بدیعی معنوی در غزلیات تقی دانش

دانش، با استفاده از کتب بدیعی معتبر فارسی، بر اساس حروف الفبایی بوده است.

روش تحقیق

روش تحقیق، به صورت کتابخانه‌ای بوده است. ابتدا به مطالعه کتب بدیعی فارسی و مقالاتی که در این زمینه نوشته شده‌اند پرداخته شده است. در مرحله بعدی غزلیات شاعر، به دقت و تأمل کافی خوانده شده و ابیات استخراج شده با آرایه‌های معنوی کتب بدیعی فارسی، تطبیق داده شده است. در مرحله پایانی آرایه‌های بدیعی معنوی استخراج شده، بر اساس حروف الفبایی مورد بررسی قرار گرفته است.

اهمیت و ضرورت تحقیق

با عنایت به این که در خصوص معرفی و بررسی آرایه‌های بدیعی غزلیات تقی دانش، تا به حال تحقیقی صورت نگرفته و از دید استادان و صاحبان فن بدیع، در پرده اغماض مانده است، نگارنده در صدد بر آمد که این موضوع مهم زیبایی‌شناسی را در غزلیات تقی دانش به طور کامل مورد بحث و بررسی قرار دهد تا هنرنمایی شاعر از این چشم‌انداز زیبایی‌شناسانه، مورد توجه ادبا و اهل قلم و تحقیق؛ ویژه علاقه‌مندان به علوم بدیعی و بلاغی قرار گیرد.

پیشینه تحقیق

در خصوص آرایه‌های بدیعی و صور خیال به کار رفته در اشعار دانش تاکنون هیچ تحقیقی صورت نگرفته و حتی صاحبان فن نیز در این زمینه بحثی به میان نیاورده‌اند. از جمله آثاری که به زندگی، آثار و شعر و سبک شعری وی پرداخته است، مقدمه دیوان خود شاعر است که به قلم استادان: علی اصغر حکمت، علامه جلال الدین همایی و هوشنگ میر مطهری (داماد شاعر) نوشته شده است. (دیوان، ۱۳۸۳، مقدمه: الف - له). علی اکبر مشیر سلیمی در کتاب «سخنوران نابینا یا کوران روشن‌بین» در خصوص دانش می‌نویسد: «...دانش در اواخر

نگاهی به آرایه‌های بدیعی معنوی در غزلیات تقی دانش ۱۵۳

عمر نابینا و خانه‌نشین شد. در ۲۵ اسفند ۱۳۲۶ در گذشت و در قم مدفون شد. (مشیر سلیمی، ۱۳۴۴: ۳۴۹). «دانش دبیر و نویسنده‌ای توانا بود، خط نستعلیق را بسیار خوب می‌نوشت. وی از کودکی خطی خوش داشت و در نه سالی توانست دیوان حافظ را به خط خود بنویسد و در صرف و نحو، تاریخ و جغرافیا و زبان و ادبیات عربی تبحر داشت و عضو پیوسته فرهنگستان ایران از آغاز تأسیس آن (۱۳۱۴) بود.» (همان: ۳۴۵). در این اثر در خصوص آرایه‌های بدیعی اشعار دانش سخنی به میان نیامده است. سید محمد برقی، در اثر ارزشمند «سخنوران نامی معاصر ایران» در خصوص تولد و زندگانی و شعر دانش و این‌که از چه سنی شاعری را شروع کرده و سبب شهرت وی مطالبی ذکر کرده و به ۱۲ مورد از آثار دانش اشاره کرده است. در میان این آثار ذکر شده، اثری با عنوان «علم بدیع» مشاهده می‌شود. (برقی، ۱۳۹۱، ج ۲: ۱۳۳۳). در این اثر نیز هیچ اشاره‌ای به آرایه‌های بدیعی اشعار دانش نشده است. احمد نیکو همت، در مقاله «زندگی و آثار دانش، ضیاء لشکر» از اثری با عنوان «علم بدیع فارسی» نام می‌برد. (نیکوهمت، ۱۳۲۷: ۶۸).

۲- بدیع معنوی یا آرایه‌های درونی

فنونی هستند که با ارتباط بین کلمات اجزای کلام از طریق معنی، باعث زیبایی و افزایش موسیقی کلام می‌شوند. در این نوع زیبایی کلام به معنی بستگی دارد و الفاظ نقشی ندارند. (اسفندیارپور، ۱۳۸۸: ۱۹). آرایه‌های درونی یا معنوی، شگردهایی هستند که - بر خلاف آرایه‌های برونی یا لفظی - بخش درونی سخن را می‌پرورند. بنا بر این هر شگردهایی که معنی و مضمون سخن را پرورده و پرداخته سازد تا ذهن و ذوق آن را بیشتر و بهتر بیسندد و بپذیرد، آرایه درونی و معنوی خواهد بود. (راستگو، ۱۳۸۲: ۸). صنایع بدیع معنوی آن است که حُسن و تزیین کلام مربوط به معنی باشد نه به لفظ، چنان‌که اگر الفاظ را با حفظ معنی تغییر دهیم آن حسن باقی بماند. (همایی، ۱۳۷۵: ۸).

تصویرآفرینی خاص تقی دانش و کاربرد آرایه‌های بدیعی، که بسامد قابل تأملی را در اکثر آرایه‌های لفظی و معنوی نشان می‌دهد، در مقایسه با دیگر شاعران باریک‌اندیش و صنعت‌پرداز و تصویرآفرین، قابل اهمیت است به گونه‌ای که شاعر از تمامی ظرایف و دقایق ادبی در نقش یک شاعر تصویرآفرین، به نحو احسن استفاده نموده است. با تحقیق در زندگی و مشاغل دیوانی و آثار و اشعار وی می‌توان دریافت که یکی از عواملی که باعث گردیده که در دیوان تقی دانش بسامد بسیار بالایی از آرایه‌های لفظی؛ بخصوص معنوی را شاهد باشیم، این است که تقی دانش، با تأسی از سنت دیرینه ادبی و شعرای بدیع‌سرای پیشین هم‌چون: رشیدالدین وطواط و شعرای بدیع‌سرای معاصر خود نظیر: علامه جلال‌الدین همایی، در این زمینه دارای اثر مستقل بوده است. در این نوشتار به دلیل دوری از اطالۀ بحث، تنها به ذکر و بررسی آرایه‌های بدیعی معنوی در غزلیات شاعر بر اساس حروف الفبایی پرداخته می‌شود.

ابداع

در لغت «از نو چیز آوردن و نونهادن» است. (خان‌محمدی، ۱۳۸۴: ۱۷۱). ابداع، اختصاص به یک صنعت ندارد می‌توان گفت که این صنعت سرآمد تمام صنایع است و آن را سلامه الاختراع نیز نام نهاده‌اند و اختصاص به صنایع لفظیه و معنویه ندارد یعنی شامل هر دو می‌شود و آن چنان است که متکلم یا شاعر کلامی گوید یا شعری که در آن چندین صنعت از صنایع بدیعیّه باشد. (نجف‌قلی میرزا، ۱۳۶۲: ۱۰۷).

زلف مشکینت بود جاننا مگر دشت ختن یا به چین زلف داری نافه‌ها از مشک چین

(دانش، ۱۳۸۳: ۵۳۶)

۱- تناسب = مشک و نافه و ختن و چین ۲- جناس تام = چین و چین ۳- چین اول و

ختن = ایهام تناسب ۴- تجاهل العارف ۵- ابداع

بی‌روی چو شمس و قمرت روز و شبم‌بین چون می‌گذرد بی‌رخت ایام و لیالی

نگاهی به آرایه‌های بدیعی معنوی در غزلیات تقی دانش ۱۵۵

(همان: ۶۰۳)

۱- تضاد = روز و شب ۲- تناسب = شمس و قمر و روز و شب ۳- لف و نشر مرتب = شمس و قمر و روز و شب و ایام و لیلی ۴- تشبیه جمع = تشبیه روی معشوق به شمس و قمر. تشبیه جمع آن است که مشبّه یکی و مشبّه به بیش از یکی باشد. ۵- ترجمه = روز و شب و ایام و لیلی ۶- ابداع.

اتّسع یا چند خوانشی

این صنعت چنان است که کلام قابل معانی متعدده باشد و تاب احتمالات بسیار داشته باشد. (تقوی، ۱۳۱۷: ۲۶۷). عبارت از آوردن سخنی است که قابل تأویل و تفسیر به معنی‌های متعدد باشد. فرق اتّسع با ایهام یا توریه آن است که از ایهام دو معنی دور و نزدیک به دست می‌آید اما در اتّسع معانی متعدد موجود است. نیز در ایهام و توریه اصولاً معنی دور مورد نظر است اما در اتّسع چنین نیست. (موسوی، ۱۳۸۲: ۱۲) چند گونه خوانی که با چند معنایی نیز همواره همراه است، چنین است که ساخت و بافت سخن به گونه‌ای باشد که بتوان آن را به چند گونه درست و استوار و شیوا و معنی‌دار خواند. (راستگو، ۱۳۸۲: ۲۷۵).

ای دل تو مات چون شه شطرنج مانده‌ای بسته ز شش جهت همه راه فرار تو

(دانش، ۱۳۸۳: ۵۶۰)

مصراع دوم را به دو شکل می‌توان خواند: ۱- معشوق از شش جهت راه فرار تو را بسته است ۲- از شش جهت راه فرار تو بسته شده است.

چشم سیاه و خال سیاه است و مو سیاه حیران که با دلم چه کنند این سه روسیاه

(همان: ۵۶۱)

واژه «روسیاه» را می‌توان دو گونه معنی کرد: ۱- آن‌که رویش سیاه باشد ۲- کنایه از بدبخت.

از جام تو ای ساقی ما مست و عجب داریم بر مستی ما مستان، بس خنده‌زنانستی

۱۵۶ نگاه به آرایه‌های بدیعی معنوی در غزلیات تقی دانش

مصراع دو را به دو صورت می‌توان خواند و معنی کرد: ۱- بر مستی ما، اشخاص مست، بسیار خنده‌زنانند. ۲- بر مستی ما که مستیم، تو ای ساقی بسیار خنده می‌زنی.

احتراس

آن است که متکلم در ایراد معنی مقصود توهم اعتراضی کند یا تفرّس ملال مستمع از عموماًت کلام خود نماید؛ پس به لفظی موجز از این مخاطره خلاصی یابد. (شمس‌العلمای گرکانی، ۱۳۷۷: ۳۶). احتراس، در لغت خود را از چیزی نگه‌داشتن است و در اصطلاح آن است که برای رفع توهم بر خلاف مقصود گوینده لفظی آید (اسفندیارپور، ۱۳۸۸: ۱۹۴).

دور از آن آب حیات لب برد دل تشنه‌کامی در عذابی هم‌چنان ماهی مگر خود دور از آبی (دانش، ۱۳۸۳: ۶۵۰)

ارسال المثل

ارسال، در لغت، فرستادن باشد؛ و مثل، چیزی بود که بدان متمثل شوند؛ و این صنعت در اصطلاح، چنان است که شاعر، بنا بر ازدیاد شهرت، کلام خود را به مثلی مشهور بیاراید (واعظ کاشفی سبزواری، ۱۳۶۹: ۱۲۰). یکی از جمله بلاغت آن است که شاعر اندر بیت حکمتی گوید، آن به راه مثل بود (رادویانی، ۱۳۶۲: ۸۳). این صنعت چنان است که شاعر در بیت خود، مثلی از امثال که دارای حکمتی یا نصیحتی باشد بیاورد (نجفقلی میرزا، ۱۳۶۲: ۱۶۶).

دلا اشک من اندر شیشه کن با خود همی دارش که خاصیت بود بهر شفا باران نیسان را (دانش، ۱۳۸۳: ۲۳۵)

بر بنی آدم همه ابواب عالم بسته است در ز حکمت بسته از رحمت دری بگشاده است (همان: ۲۸۸)

از من نه وفا دارتر ای یار رقیبت با مهرتر از مام به کودک نبود داه (همان: ۵۷۱)

نگاهی به آرایه‌های بدیعی معنوی در غزلیات تقی دانش ۱۵۷

نیکویی کن که رسد نیکوئیت در مثل است این از همان دست که بدهی ز همان دست ستانی

(همان: ۵۹۲)

ارصاد و تسهیم

ارصاد و آن را تسهیم نیز گویند و آن چنان است که اول کلام دلالت بر آخر آن داشته باشد. (تقوی، ۱۳۷۱: ۲۴۰). تسهیم در لغت [بافتن بُرد] مخطط است؛ و در اصطلاح، آن باشد که شاعر مقصود خود را، در نظم، بر وجهی نظام دهد که بعضی الفاظ و معانی آن بر بعضی دلالت کند؛ یعنی: سیاق سخن به وجهی باشد که چون صاحب حدس را بعضی از آن اصفا افتد، به قوت ذهن، آن بعض ناشنیده را استنباط کند؛ و آن صنعت را به جهت آن تسهیم گفتند که چنانکه خطوط بُرد مناسب یکدیگر است، این‌جا نیز الفاظ این شعر ملایم و موافق یکدیگرند. به حیثیتی که بعضی از آن دال است بر بعض دیگر؛ و این ده نوع باشد: یکی آن که از نظم مصراع، ذهن منتقل شود به نظم مصراع دیگر. نوع دوم آن است که ذهن از استماع لفظی چند، انتقال کند، بدان که قافیه چه لفظ می‌تواند بود. (واعظ کاشفی سبزواری، ۱۳۶۹: ۱۳۶-۱۳۷).

ای در جمال یکتا چونست بیافریده کز کل آفریش کس نیست ثانی تو

(دانش، ۱۳۸۳: ۵۵۹)

نه ارزان بود بوسه بر قیمت جان که گفتت بیفزای و قیمت گران کن

(همان: ۵۴۴)

استتباع (مدح موجّه و ذم موجّه)

آن چنان است که وصف نماید متکلم چیزی را در مدح یا ذم یا غیر این‌ها، به طوری که از معنی اول منتقل شود به معنی دیگر که از جنس معنی اول باشد. (تقوی، ۱۳۱۷: ۲۴۳). آن را شعرای عجم مدح موجّه می‌گویند؛ مدح چیزی است بر وجهی که مستلزم مدحی دیگر باشد و

۱۵۸ نگاه‌های بدیعی معنوی در غزلیات تقی دانش

موجه دو رویه را گویند. چون این نوع مدح دو رو دارد، او را مدح موجه نام کرده‌اند. (حسینی نیشابوری، ۱۳۸۴: ۱۷۹). موجه به پارسی «دو رویه» را گویند، و پیش اهل نظم چنین باشد که: مادح ممدوح را صفتی کند که لازم صفتی دیگر گردد و تا بدان وجه مدح لازم آید. (رامی تبریزی، ۱۳۸۵: ۵۱). استتباع به معنی چیزی در پی داشتن و در اصطلاح آن است که کسی را در مدح و ذمّ چنان وصف کنند که در ضمن یکی از اوصاف او، صفت ممدوح و مذموم دیگرش نیز یاد کرده شود. قسم اول را که متضمن مدح و ستایش باشد، در اصطلاح بدیع مدح موجه و قسم دیگر را که مورد مذمت باشد، ذمّ موجه می‌گویند. (همایی، ۱۳۷۵: ۳۲۴). دانش در مدح موجه گوید:

ای سرو ناز بستان رویی چو ماه داری از مشک چینی ای ماه بر سر کلاه داری

(دانش، ۱۳۸۳: ۵۷۴)

بدیع گفته و شیرین سخن فصیح زبانی ز دل نه‌ای به محبت تمام لطف بیانی

(همان: ۵۹۷)

در ذمّ موجه می‌گوید:

دلی نیست کز غم نفرسوده باشی جفایی نباشد که ننموده باشی

(همان: ۵۹۷)

به کمان ابروانت سر قتل عام داری پی‌گشتن محبان هوسی تمام داری

(همان: ۵۷۶)

استثنای منقطع

حکمی را یا موردی را از حکمی یا موردی مستثنی کنند بدون این که مابین آن‌ها سنخیت و مناسبتی که لازمه استتنا است وجود داشته باشد و بدین ترتیب استثنای عقلا و عرفا صحیح نباشد (شمیسا، ۱۳۷۶: ۹۶). آن است که امری را از حکم ماقبل خود بیرون کنند به گونه‌ای که از جنس ماقبل خود نباشد و بر لطافت سخن بیفزاید (اسفندیارپور، ۱۳۸۸: ۱۸۱).

نگاهی به آرایه‌های بدیعی معنوی در غزلیات تقی دانش ۱۵۹

کاش بودی بی‌رقیبان با من اندر سبزه‌زاری جز سحاب و جز صبا آن‌جا نبودی ره‌گذاری

(دانش، ۱۳۸۳: ۵۸۴)

«سحاب و صبا»، از جنس «رقیبان» نیست.

شب‌گر نه وصال او جز نقش خیال او کس کی گذرد بر من در گوشه‌نهایی

(همان: ۵۹۴)

«نقش خیال معشوق»، از جنس «کس یا انسان» نیست.

ای غنچه لب ار تنگ‌دلی از چه بیستی جز باد صبا عقده‌گشایی که نداری

(همان: ۶۲۸)

«باد صبا»، از جنس «عقده‌گشاینده که انسان است» نیست.

استخدام یا قصد المعنیین یا قصد وجهین

آن است که لفظی دارای چند معنی باشد و آن را طوری بیاورند که با یک جمله یک معنی و با جمله دیگر معنی دیگر ببخشد (همایی، ۱۳۷۵: ۲۷۵) قصد المعنیین آن است که لفظی را گویند و دو معنی یا زیاده از آن اراده نمایند و قراین و ملایمات هر دو معنی را بیاورند و فرق آن با توریه (ابهام) آن است که در توریه یک معنی اراده شده و در این‌جا هر دو معنی مراد است. (شمس‌العلمای گرکانی، ۱۳۷۷: ۲۸۹)

در چنگ داشتیم همه شب تار موی یار تا چنگ زد خروش و ره زیر و بزم گرفت

(دانش، ۱۳۸۳: ۳۰۵)

شوری اندر سر بیاید تا که دل آرد نوا چنگ اندر تار مویش زن چو تار و چنگ نیست

(همان: ۳۴۹)

واژه «تار» با چنگ اول، به معنی تار از زلف یار است و با چنگ دوم، از آلات موسیقی

است.

قلب ما را ز چه جولانگه خود داشته‌ای رایت حُسن در این عرصه بر افراشته‌ای

(همان: ۵۷۰)

واژه «قلب» در ارتباط با معشوق «دل» است و در ارتباط با جولانگه و رایت و عرصه به معنی «قلب سپاه» است.

استطراد یا استرداد

آن است که گوینده از هدفی که دارد به سوی هدف دیگری بیرون رود به جهت مناسبتی که بین این دو هست سپس به سوی کلام پیشین بازگردد تا آن را تمام کند. (هاشمی، ۱۳۸۵، ج دوم: ۲۴۵). آن چنان است که متکلم از غرضی که سوق کلام برای آن نموده منصرف شود به غرض دیگر و باز گردد به غرض اولی که مقصود بود. (تقوی، ۱۳۱۷: ۲۴۲).
دانش خطاب به ساقی می‌گوید:

ساقی! به صباحم تو چرا جام ندادی گو کار صبوحم ز چه انجام ندادی
در بیت بعدی از مضمون اصلی؛ یعنی گفتگو با ساقی خارج شده می‌گوید:
ای مرغ سیه روز مگر دام ندیدی یا دیدی و فرق رسن از دام ندادی
سپس به مضمون اصلی برگشته خطاب به ساقی می‌گوید:

با میل دل خویش به جوئی دل عاشق ای یار یکی بوسه به ابرام ندادی
بوسه ز پی جام می البته نکوتر ساقی! ز چه آن بوسه پس از جام ندادی

(دانش، ۱۳۸۳: ۵۷۴)

در جای دیگر خطاب به معشوق می‌گوید:

در راه انتظارت چشمم سفید گشته من چون کنم که جانا چشم سیاه داری
در بیت دوم از مضمون اصلی یعنی گفتگو با معشوق خارج شده می‌گوید:
از هر طرف رقیبان بستند راه جانان تا کی در انتظارش دیده به راه داری
منصور دار مأواش چون کرد سیر حق فاش پس سر نگاه داری، گر سیر نگاه داری

نگاهی به آرایه‌های بدیعی معنوی در غزلیات تقی دانش [۱۶۱]

سپس به مضمون اصلی برگشته خطاب به معشوق می‌گوید:

اندر بهای بوسه در حیرتم چه خواهی جان چون طمع ز عاشق از یک نگاه داری

(همان: ۵۷۵)

استقصا یا استیفا

گونه‌ای از تقسیم و آن است که سخنور در بیان کسی یا چیزی همه ویژگی‌های او را در پی هم، یک‌یک یاد کند. (موسوی، ۱۳۸۲: ۲۶). آن احاطه‌کردن متکلم است تمام اقسام چیزی را در ذکر. سعدی:

ندیدم چنین گنج و ملک و سریر که وقف است بر طفل و برنا و پیر

(شمس‌العلمای گرکانی، ۱۳۷۷: ۵۸-۵۹)

ز روز و شبم و آب چشمم و آتش دل خدا داند و خلق داند و تو دانی

(دانش، ۱۳۸۳: ۶۱۳)

الإعداد (اعداد، تعدید)

آن است که چند چیز مفرد متوالی ذکر کنند و بعد از آن یک فعل برای همه بیاورند.

(همایی، ۱۳۷۵: ۲۹۱) و (رادویانی، ۱۳۶۲: ۶۱) و (حسینی نیشابوری، ۱۳۸۴: ۲۷۵).

کلک معمار ازل نقشه کش کاخ وجود ابر و باد و مه و خورشید و فلک کارگران

(دانش، ۱۳۸۳: ۵۴۶)

بهار و سایه ابر و گل و لب جوی غنیمت از شمیری عیش جاوانه کنی

(همان: ۶۲۶)

افتنان

در لغت به معنی «گونه‌گون آوردن» و «از شاخه‌ای به شاخه‌ای پریدن» است و در اصطلاح

۱۶۲ □ نگاهی به آرایه‌های بدیعی معنوی در غزلیات تقی دانش

بدیع آن است که گوینده در یک بیت یا در یک جمله دو موضوع مختلف مانند: مدح و هجاء، غزل و حماسه، بزم و رزم، تهنیت و تعزیت را با هم جمع کند. (خان محمدی، ۱۳۸۴: ۱۲۱). دانش، غزل و فخر و حماسه را با هم آورده می‌گوید:

بر زلیخا به زبان طعنه‌زنان گرچه زنان	چشم دلشان به رخ یوسف کنعان بودی
پهلوی گر نزدی دست به آبادی مُلک	مُلک ایران به سراسر همه ویران بودی
شرق و غرب ار که بیبوست و شمال ار به جنوب	این یکی از همم شاه جهانیان بودی

(دانش، ۱۳۸۳: ۵۸۵)

انسجام یا سهولت

آن است که سخن یک‌دست و هموار و روان و سلیس باشد و سخنی را که بدان صفت است، منسجم گویند (همایی، ۱۳۷۵: ۴۰۴). انسجام عبارت است از آن که کلام سهل‌الترکیب و خوش‌سبک و خالی از عقده و تکلف و در رقت مثل آب روان باشد. (تقوی، ۱۳۱۷: ۳۰۸). دانش گوید:

ای قد دل‌کش تو سرو چمن	بوی نسیرین تن تو به ز سمن
من نه مجنون که کنم نوحه‌گری	گذر آرم چو بر اتلال و دمن
من نه فرهاد که آن کوه‌کنی	عمل کوه‌کنی هست نه من...

(دیوان، ۱۳۸۳: ۵۴۵)

ایهام تبادر (ایهام جناس)

آن است که واژه‌ای از کلام، واژه دیگری را که با آن (تقریباً) همشکل یا هم‌صدا است به ذهن متبادر کند. معمولاً واژه‌ای که به ذهن متبادر می‌شود، با کلمه یا کلمات دیگری از کلام تناسب دارد. (شمیسا، ۱۳۷۶: ۱۰۶). سید محمد راستگو در توضیح «ایهام جناس»، که در حقیقت همان «تبادر» است، می‌نویسند: «در این شیوه سخنور سخن را به گونه‌ای بافت و

نگاهی به آرایه‌های بدیعی معنوی در غزلیات تقی دانش ۱۶۳

ساخت می‌دهد که خواننده و شنونده در نخستین بر خورد، گول می‌خورد و یکی از واژه‌ها را از این روی که در حال و هوایی ویژه، یا در کنار واژگانی ویژه نشسته، غلط می‌خواند و یا غلط می‌پندارد، اما پس از اندک تأمل، در حالی که خنده‌ای شیرین بر لبان ذوقش شکفته، از دام این غلط‌خوانی و غلط‌پنداری بیرون می‌آید و به شکل درست واژه‌ای که غلط خوانده یا پنداشته راه می‌یابد.» (راستگو، ۱۳۸۲: ۲۴۳).

تَرک ناز آر تو با این دل و نازار دلم چون نیازآرمست ای دوست مگش از نازم

(دانش، ۱۳۸۳: ۵۰۸)

خواننده واژه «تَرک» را از این روی که با «ناز» و «دل» و «دوست» و «مگش» آمده، «تَرک»

بخواند و در دومین نگاه به خوانش درست واژه پی برد.

روی بپوش از چمن کز گل رخسار تو خوار شود گل به باغ در نظر باغبان

(همان: ۵۳۳)

واژه «خوار» چون در کنار «گل» و «باغبان» آمده است، یاد آور واژه هم نمای «خار» نیز

هست.

کاروان آمد و بر گوش رسد بانگ درایم این امیدم ز در ای یار سفر کرده درآیی

(همان: ۶۳۷)

واژه «درایم = جرس» چون در کنار واژه‌های «از در» و «درآیی» آمده است، واژه «درایم =

فعل اول شخص مفرد» را نیز به ذهن متبادر می‌کند.

ساقیا ساغر اگر دور فکندی به حریفان دور سر کن نه دوار فلکی راست دوامی

(همان: ۶۴۸)

واژه «نه = نیست» چون در کنار «دوار و فلک» آمده است، واژه «نه» را هم به ذهن متبادر

می‌کند.

۱۶۴ نگاهی به آرایه‌های بدیعی معنوی در غزلیات تقی دانش

ایهام تضاد

آن است که لفظ، در معنی اراده شده با کلمه دیگر تضاد ندارد؛ اما در معنی اراده نشده با کلمه دیگر در تضاد است. (اسفندیارپور، ۱۳۸۸: ۱۴۳)

در تلخی کامستی بی‌شکر لب دانش شیرین لبی ار یابی من شور تو می‌دانم

(دانش، ۱۳۸۳: ۵۰۴)

واژه «شور» در معنی «شور و هیجان» با «شیرین» تضاد ندارد؛ اما در معنی دیگر با «شیرین» متضاد است.

خشک مغزی‌های ظاهر باطنش تر دامنی است شکر، چو دامان زاهد، تر نشد دامان من

(همان: ۵۳۰)

واژه «خشک مغزی»، در معنی «افسردگی» با واژه «تر» تضاد ندارد، اما در معنی دیگر با واژه «تر» متضاد است.

ایهام تناسب

این صنعت چنان است که دو معنی غیر متناسب را به دو لفظ تعبیر نمایند که یکی از آن دو لفظ، دو معنی داشته باشد و معنی دومش که غیر مقصود است با معنی آن لفظ دیگر تناسب داشته باشد. (تقوی، ۱۳۱۷: ۲۳۳). آن است که الفاظ جمله در آن معنی که مراد گوینده است با یک‌دیگر متناسب نباشد، اما در معنی دیگر تناسب داشته باشد (همایی، ۱۳۷۵: ۲۷۲). ایهام تناسب از جمله صنایع بدیعی معنوی است که در مقایسه با سایر صنایع معنوی از بسامد بسیار بالایی در غزلیات دانش برخوردار است.

دمی عنان بکش ای خسرو شکر دهنان که تا حکایت شیرین ز کوه‌کن گویم

(دانش، ۱۳۸۳: ۴۹۵)

واژه «شیرین» در این جا که صفت برای «حکایت است»، تناسبی با «خسرو و کوهکن»

نگاهی به آرایه‌های بدیعی معنوی در غزلیات تقی دانش ۱۶۵

ندارد؛ اما در معنی دیگر که معشوقه فرهاد است با «خسرو و کوهکن» تناسب دارد.

ای موی عنبرین به خطا رفت آن که گفت: بهتر ز چین زلف تو مشکی است در ختن

(همان: ۵۱۹)

مشک چین سر زلف تو به از مشک خناست به خطا می‌نرود دیده صاحب‌نظران

(همان: ۵۴۶)

«چین» در معنی چین و شکن زلف، با «ختن و ختا»، هیچ تناسبی ندارد اما در معنی «کشور

چین» با ختن و ختا تناسب دارد.

عندلیم که ز گل‌ریزی باغم به نوا تا که عشاق به شور آورم از آوازم

(همان: ۵۰۸)

به مطرب گوی‌گر در پرده عشاق ره‌گیری چرا در شور عشق او تو آهنگ نوا کردی

(همان: ۶۲۷)

واژه «شور» در معنی «هیجان»، با «گلریز و نوا و عشاق و آواز و مطرب و پرده و آهنگ»،

که از اصطلاحات موسیقی هستند، تناسب ندارد؛ اما در معنی دیگر که یکی از هفت دستگاه موسیقی سنتی فارسی است، با آن کلمات تناسب دارد.

پارادوکس (متناقض‌نما)

علمای بلاغت ما ترفند متناقض‌نما را نمی‌شناخته و آن را در شمار تضاد آورده‌اند حال

آن‌که با آن تفاوت آشکار دارد و برتر از آن است. زیرا در تضاد آوردن دو امر متضاد است بدون آن‌که متناقض هم باشند در حالی که در متناقض، تضاد در یک امر است نه دو امر.

(وحیدیان کامیار، ۱۳۷۹: ۹۵). آن است که در سخن کلماتی کنار هم به کار روند که از لحاظ

معنی خلاف یک‌دیگرند. این صنعت به صورت اضافی و غیر اضافی به کار می‌رود.

(اسفندیارپور، ۱۳۸۸: ۱۲۴). متناقض‌نما یا پارادوکس کلامی است که اجزای آن به لحاظ معنی

۱۶۶ نگاه‌های بدیعی معنوی در غزلیات تقی دانش

ضد هم باشند؛ یعنی: در ظاهر حامل مفهومی متناقض است، اما در واقع درست و معنادار و آگاهانه به کار رفته است. (خان‌محمدی، ۱۳۸۴: ۱۰۰).

مفروش تاج فقرت به بهای افسر کی همه پا به ملک جم زن چو به دست جام داری

(دانش، ۱۳۸۳: ۵۷۶)

وقت جان سپاریست بر سر قدم نه کآنچه زود آیی باز دیر کردی

(همان: ۵۹۲)

به خون خویش چنان تشنه‌ام من ای قاتل که هر چه زود بیایی به کشتنم دیر است

(همان: ۲۹۴)

ز طبعت موشکافی‌ها به زلف دلبران دانش! چسان مجموع داری خاطر خود در پریشانی؟

(همان: ۶۱۲)

تبیین و تفسیر

آن است که متکلم در ضمن عبارت مطلبی آورد که بدون شرح و بیان، ادراک آن نتوان نمود. پس از آن خود به شرح آن پرداخته، مطلب را روشن نماید. (شمس‌العلمای گرگانی، ۱۳۷۷: ۱۵۷ و موسوی، ۱۳۸۲: ۵۲).

در عشق چه انگیزند؟ کاین‌گونه برانگیزند بر یوسف کنعانی از مصر زلیخایی

(دانش، ۱۳۸۳: ۵۹۹)

ای لعل لب‌ت، لعل یمنی دندان تـو دُرّ، دُرّ عـدنی

ای نور رخ‌ت، نور قمـری وی سـرو قـدت، سـرو چمنـی

روی تو چو ماه، ماه فلکی موی تو چو مُشک، مشک خُتنی

(همان: ۶۳۱)

تتمیم

تتمیم اصولاً مربوط به علم معانی و از اقسام تطویل است که مفید فایده‌ای باشد و در علم بدیع چنان است که در کلام منظوم یا مثنوی، جمله یا کلمه‌ای، آورند که بدون آن از حُسن کلام کاسته گردد چه در لفظ و چه در معنی. به عبارت دیگر، تتمیم آورده می‌شود در کلامی که احتمال خلاف مقصود در آن نمی‌رود؛ ولی برای حُسن کلام یا مبالغه و فایده‌ای آورده می‌شود. (نشاط، ۱۳۴۲، ج دوم: ۱۳۵). تتمیم آن است که در کلام لفظی اضافی بیاورند برای نکته‌ای مثل مبالغه و غیره که حذف آن از زیبایی کلام بکاهد. (اسفندیارپور، ۱۳۸۸: ۱۹۶).

مستانه بهر ساعتی از خانه درآیی
هوش «از سر» و صبر «از دل» خلقی بزداپی
(دانش، ۱۳۸۳: ۶۴۳)

تجاهل العارف (تشکک)

تجاهل، در لغت خود را نادان ساختن است، و عارف، شناسا را گویند؛ این صنعت چنان باشد که شاعر چیزی داند، و چنان نماید که نمی‌داند. (واعظ کاشفی سبزواری، ۱۳۶۹: ۱۳۱). این صنعت چنان است که متکلم تجاهل کند؛ یعنی: اظهار نادانی کند با این که می‌داند، برای نکته‌ای مثل: مبالغه، توبیخ و غیر این‌ها. (تقوی، ۱۳۱۷: ۲۳۹).

این گل سرخ است و یاروی تو؟
مشک سیاه است و یاموی تو؟
(دانش، ۱۳۸۳: ۵۵۶)

ندانستم که معمارش چه ریزد در بن و پایه
که محکم‌تر ز بنیان محبت نیست بنیانی
(همان: ۵۷۶)

شیرین‌دهن است ای جان یا دگه قنادان
من بوسه ز تو خواهم تو تنگ شکر داری
(همان: ۶۴۶)

۱۶۸ نگاه‌ها به آرایه‌های بدیعی معنوی در غزلیات تقی دانش

تدبیح

تدبیح در لغت به معنای زینت‌کردن است و در اصطلاح عبارت است از آوردن نام رنگ‌های مختلف را در نظم یا نثر به طور استعاره. این صنعت بیشتر در مدح و ذمّ به کار می‌رود و آن بر دو گونه است:

۱- تدبیح به کنایه:

آن است که الوانی را بیاورند و ملزوم آن‌ها را اراده نمایند.

مثال:

اشک سرخ‌م به چهره زرد نگر روزم سیه از اختر شب‌گرد نگر

(زاهدی، ۱۳۴۶: ۴۲۰-۴۱۹)

۲- تدبیح به توریه:

آن است که از لفظ مشترک معنای بعید آن را اراده کنند.

مثال:

سبب گویی وداع یاران کرد نیم از آن سوی سرخ و زآن سو زرد

(همان: ۴۲۰)

دانش در تدبیح به کنایه گوید:

در طوایف ز علامت همه را رنگ و نشانی اشک سرخ و رخ زرد است به عشاق علامت

(دانش، ۱۳۸۳: ۳۵۶)

ترتیب

آن است که اشیاء مختلفه یا اطوار مختلفه شئی واحد را ذکر کنند به ترتیب صحیح. (شمس‌العلمای گرکانی، ۱۳۷۷: ۱۱۷). آن است که ترتیب را در پدیده‌ای با توجه به موضوع آن رعایت کنند. (اسفندیارپور، ۱۳۸۸: ۱۵۰).

نگاهی به آرایه‌های بدیعی معنوی در غزلیات تقی دانش ۱۶۹

گفته دیروز را کار به امروز چیست؟ وعده امروز را از چه به فردا بری؟

(دانش، ۱۳۸۳: ۶۱۴)

به قرن و سال و مه و هفته اعتمادی نیست دقیقه می‌گذرانند و ساعت و ایام

(همان: ۵۰۵)

ترجمه

در تمامی کتب بدیعی فارسی، از گذشته تا حال، منظور از صنعت ترجمه، را آن دانسته‌اند که: که شاعر معنی بیتی تازی را به پارسی یا به زبان و لغت دیگر نظم کند. به عنوان مثال: (رادویانی، ۱۳۶۲: ۱۱۵) و (واعظ کاشفی سبزواری، ۱۳۶۹: ۱۴۱) و (زاهدی، ۱۳۴۶: ۳۸۱) و (نشاط، ۱۳۴۲، ج دوم: ۱۸۴) و (نجف‌قلی میرزا، ۱۳۶۲: ۷۸) و (شمس‌العلمای گرگانی، ۱۳۷۷: ۱۱۹). نوعی دیگر از صنعت ترجمه، که در هیچ کتاب بدیعی فارسی از گذشته تا حال، بدان توجه نشده است، آن است که متکلم در بیتی، دو کلمه از دو زبان مختلف (به عنوان مثال: عربی و فارسی) را آورده باشد.

ای فلک درها به شب‌ها بسته گردد از چه بر ما باب هجران می‌گشایی

(دانش، ۱۳۸۳: ۵۸۸)

گو به رقیب دانشا! رم مده آهوی مرا کز غزل آن غزال را زود به دام بر کشم

(همان: ۵۱۸)

من به هجران توام با تو و در عین وصالم دیده بی‌بصران دیده که از من تو جدایی

(همان: ۵۹۸)

بی روی چو شمس و قمرت روز و شبم بین چون می‌گذرد بی‌رخت ایام و لیالی

(همان: ۶۰۳)

تردید

اگر لفظی در کلام مکرر گردد و معانی متعدد از آن اراده شود (یعنی مصداق آن در تکرار مختلف گردد و در ترکیب کلام متفاوت گردد چنان‌که یکی مبتدا و دیگری فاعل باشد) صنعت تردید حاصل است. اگر این تفاوت و اختلاف یاد شده موجود نباشد، صنعت تکرار حاصل است. (نشاط، ۱۳۴۲، ج دوم: ۲۰۳). آن عبارت است از این‌که لفظی را مکرر نمایند و معانی متعدده از آن قصد کنند. (تقوی، ۱۳۱۷: ۲۵۷).

خود نگفتی خلق کردم خلق تا خود را نمایم جلوه در ذرات هستی کردی و خود را نمودی
(دانش، ۱۳۸۳: ۶۴۵)

به جانت پرده دری حق چون تو جانان نیست چرا به پرده برفتی که پرده‌ها بدری
(همان: ۶۴۶)

تصّلف

در لغت، لاف‌زدن باشد؛ و در اصطلاح چنان بود که شاعر در مدح خویش مبالغه کند؛ و در خودستایی، به اقصی‌الغایه بکوشد و هر چند این اسلوب محمود نیست، اما شاعر را در آن رخصتی هست. (واعظ کاشفی سبزواری، ۱۳۶۹: ۱۵۹). کمتر غزلی را می‌توان سراغ یافت که دانش در آن، به تبعیت از شعرای پیشین و شعرای هم سبک خویش - بازگشت ادبی - در آن به خودستایی نپرداخته و هنر شاعری خود را به رخ دیگران نکشد.

نه انصاف از فصاحت یا بلاغت همسرم آری اگر حسان ثابت را و گر سحبان وائل را
(دانش، ۱۳۸۳: ۲۳۹)

به گفتار من دیگران پیروند نه دانشش بود پیرو دیگران
(همان: ۵۲۷)

بس است فخر ز فردوسی و من اندر شعر که او خدای سخن من پیمبر سخنم

نگاهی به آرایه‌های بدیعی معنوی در غزلیات تقی دانش ۱۷۱ □

(همان: ۵۰۳)

تعمیم

آن است که برای دفع توهم انحصار، مطلبی را به طور عموم و شمول بیان کنند. (زاهدی، ۱۳۴۶: ۴۲۴). آن است که در نظم یا نثر مطلبی را عمومیت دهد، برای دفع توهم انحصار یا از حصر خارج نماید. (شمس‌العلمای گرکانی، ۱۳۷۷: ۱۵۲).

تنها به شهر مردم شهرت نه دل دهند آهو به دشتت از نظری دید رام توس

(دانش، ۱۳۸۳: ۳۳۵)

تفریق

تفریق، در لغت پراکنده کردن است؛ و در اصطلاح، آن است که میان دو چیز تفریق کند، بی آنکه جمع کرده باشد. (واعظ کاشفی سبزواری، ۱۳۶۹: ۱۴۱).

حُسن تو حُسن القضا خط تو سوء القضاست از پی شادی غم است بعد عروسی عزاست
من به تو نالان سحر، بلبل شیدا به گل فاخته ز آزاد سرو بر سر شور و نواست

(دانش، ۱۳۸۳: ۳۵۲)

ابله همه در راحت و دانا همه در رنج ای تعمیه‌سازان فلک، این چه معماست

(همان: ۳۴۸)

تفریق با تقسیم

آن است که میان دو چیز جدایی اندازند سپس آن را تقسیم کنند. (اسفندیارپور، ۱۳۸۸: ۱۶۳).

در منبر و محراب به واعظ‌نگر و شیخ کاین در خفقان باشد و آن در یرقان است

(دانش، ۱۳۸۳: ۳۷۲)

۱۷۲ نگاه‌ها به آرایه‌های بدیعی معنوی در غزلیات تقی دانش

شیخ ز پیش مقتدا، محتسب از قفای من این شده فخر رازیم، وآن شده نصر مازنی
(همان: ۶۴۴)

تفریق با جمع

در هیچ یک از کتب بدیعی فارسی به آرایه «تفریق با جمع» اشاره‌ای نشده، در همه این آثار، «جمع با تفریق» آمده است. این آرایه دقیقاً بر عکس «جمع با تفریق» است.
جان دادن و بوسه ز لب یار خریدن سودی است که هرگز نکند هیچ زیانی
(همان: ۶۰۱)

جمع با تفریق

جمع با تفریق آن است که میان دو چیز به یک صفت جمع کنند؛ و باز به دو صفت متغایر تفریق کنند. (واعظ کاشفی سبزواری، ۱۳۶۹: ۱۴۳). عبارت است از آن‌که چند چیز را جمع کنند و داخل سازند در یک معنی، و تفرقه کنند میان ایشان در آن معنی. (حسینی نیشابوری، ۱۳۸۴: ۱۹۴).

زلف در فرق تو بی‌فرق به دو نیم کنیم نیم بر شانه نهم نیم گذارم به نسیم
(دانش، ۱۳۸۳: ۵۰۶)

بالاله چمن به یک آتش بسوختیم او داغ‌دار باغ و منم داغ‌دار تو
(همان: ۵۶۰)

پروانه و مرا هست شب آتش فروزان از من به دل نشسته و از او به پر گرفته
(همان: ۵۶۷)

به شاه حسن و شاهان جهان این هر دو فرض آمد تو را عاشق نوازی پادشاهان را جهان‌داری
(همان: ۶۲۳)

جمع با تقسیم

این چنان باشد که شاعر در مصرع صدر دو چیز را جمع کند و در مصرع عجز تقسیم کند. (رامی تبریزی، ۱۳۸۵: ۱۱۲). جمع با تقسیم آن است که شاعر چند چیز را جمع کند به یک معنی؛ بعد از آن به مختلفات معانی قسمت کند. (واعظ کاشفی سبزواری، ۱۳۶۹: ۱۴۳). آن است که جمع کنند متعددی را در یک حکم، بعد از آن تقسیم کنند آن متعدد را، یعنی نسبت کنند به هر یک از آن متعدد چیزی را علی سبیل‌التعین. (حسینی نیشابوری، ۱۳۸۴: ۱۹۵)

درخواست ای جان چو ز دانش زر و سیم است هین چهر من و اشک من این زر بود آن سیم

(دانش، ۱۳۸۳: ۵۱۵)

از رخ و زلفت دل و دین می‌بری آن به هدر، این به هبا می‌دهی

(همان: ۶۲۴)

تفویف

در لغت عرب، به معانی بافتن و نازک‌بافتن و فراهم‌نمودن خط‌های سفیدی به درازی در پارچه و زینت و رنگارنگ کردن جامه به خطوط باریک. و جامه مفوف جامه‌ای را گویند که در آن خط‌های سپید و یکسان باشد از اول تا آخر و نیز تفویف مخطط کردن جامه است به خطوط رنگارنگ و دلگشا. و اما آن صنعت بدیعی که تفویف نامیده شده عبارت از آن است که متکلم در نظم یا نثر به هنگام مدح یا غزل یا موارد دیگر جمله‌ای چند بیاورد که در وزن قریب به یک‌دیگر باشند و هریک معنی کاملی را افاده نماید و جمله‌ها خواه کوتاه، خواه طویل و خواه متوسط باشد؛ ولی برخی مقید شده‌اند که هر قدر جمله‌ها کوتاه‌تر باشد، نیکوتر است. به عبارت دیگر، گوینده جمله‌های مترادف قریب‌الوزن را در کلام خود بیاورد. (نشاط، ۱۳۴۲، ج دوم: ۳۲۲-۳۲۳). آن است که بنای شعر بر وزنی خوش و لفظی شیرین و عبارتی متین و قوافی درست و ترکیبی سهل و معانی لطیف نهند. چنان‌که به افهام نزدیک باشد و در ادراک و استخراج آن به اندیشه بسیار و امعان فکر احتیاج نیفتد و از استعارات بعید و مجازات شاذ و

۱۷۴ نگاه‌های بدیعی معنوی در غزلیات تقی دانش

ترکیبات و تجنیسات متکرر خالی باشد و معنی به نفس خود قایم بود و جز از روی معانی و تنسیق کلام به دیگری محتاج و برآن موقوف نباشد. و الفاظ و قوافی در مواضع خویش متمکن باشد. (شمس رازی، ۱۳۶۰: ۳۲۹).

گو صوفی و گو عارف و گو مفتی و گو شیخ لب تشنه بمیرند پی لمع شرابی

(دانش، ۱۳۸۳: ۵۹۴)

کمان عشق عاشق چون کشد باید در این میدان نریمانی، شغادی، اشکبوسی، رستمی، سامی

(همان: ۶۳۴)

چو در کعبه شود نازل فصیح آیات فرقانی چه خنسا و چه بوسلمی چه جعدی و چه ذبیانی

(همان: ۶۴۰)

من که در عمر نخواهم نگری روی رقیبت چه سؤالی چه مقالی چه سلامی چه کلامی؟

(همان: ۶۴۹)

تنزیه

این صنعت بدین نام در پارسی نیامده و در تعریف آن نوشته‌اند: تنزیه به عکس تشبیه است؛ بدین طریق که متکلم چیزی را از اینکه مثل و ماندنی داشته باشد مبراً می‌سازد، مثل این‌که بگوییم: نظیر او کسی نیست. (نشاط، ۱۳۴۲، ج دوم: ۳۷۴)

تشبیه شاعران، نه سزاوار خُسن توسط نه آفتاب و ماه و نه سرو و صنوبری

(دانش، ۱۳۸۳: ۶۴۶)

جمع مؤتلف و مختلف

آن است که متکلم دو چیز را مدح کرده، ما بین آنها مساوات دهد، پس یکی از آنها را مزیت دهد بر وجهی که موجب نقصان و قدح دیگری نشود. (شمس‌العلمای گرکانی، ۱۳۷۷: ۱۳۷۷)

□ فصلنامه زیبایی‌شناسی ادبی ❖ سال شانزدهم ❖ شماره ۳۶

- اولیا گر چه خود اثنا عشرستند ولی خاتم قائم بالحق ولی منتظر است
(دانش، ۱۳۸۳: ۳۱۰)
- به خوبان جهان کآیی برابر ز خوبان جهان بس بهتر آیی
(همان: ۵۸۰)
- عارفان گرچه نه در خواب که بیدار حقند لیک دل طالب زنده دل بیدارتری
(همان: ۶۰۲)
- نتوانمت قیاس به خوبان شهر کرد آن زمهره دیگرند به خوبی تو دیگری
(همان: ۶۰۶)

حرف‌گرایی

یعنی تشبیه به شکل و موقعیت حروف الفبا. این مورد در بدیع سنتی اسمی ندارد و بسیار مورد توجه قدما بوده است. (شمیسا، ۱۳۷۶: ۸۳). حرف‌گرایی از مصداق‌های «روش تشبیه» است و چنان است که در تشبیه، شبهه به را یکی از حروف الفبا و «وجه شبه» را شکل و موقعیت آن‌ها قرار دهند. (موسوی، ۱۳۸۲: ۱۱۷). در حرف‌گرایی، شاعر با تشبیهی که با شکل حروف الفبا می‌آورد به «مشبه به» عینیت و تجسم بیشتری می‌دهد. (خان محمدی، ۱۳۸۴: ۲۱۱).

- ز موی روح فزای تو بوی جان می‌شنوم از آن‌که زلف تو جیم است و خال نقطه جیم
(دانش، ۱۳۸۳: ۴۹۶)
- زلف تو اگر چند چو کاف آمده سرکش تنگ است دهان تو چنان تنگ دهان میم
(همان: ۵۱۴)

حس آمیزی

در لغت «آمیختن حواس» است و در اصطلاح ادبی آن است که شاعر برای ادراک چیزی از دو حس متفاوت کمک بگیرد. به عبارت دیگر، شاعر در توصیف و تصویر چیزی از حس دیگری که مربوط به شناخت دیگری است، استفاده نماید. (خان‌محمدی، ۱۳۸۴: ۱۶۰). آن است که عمل دو یا چند حس را به هم ربط دهند یا عملی که به یک حس مربوط است به دیگری نسبت دهند. (اسفندیارپور، ۱۳۸۸: ۱۲۶). حس‌آمیزی از محسناتی است که اگر به اندازه در نظم یا نثر به کار رود، بر موسیقی معنوی کلام می‌افزاید اما زیادت آن از دل‌نشینی کلام می‌کاهد و کلام آمیخته با حس‌آمیزی مثل نت و آهنگ موسیقی است که تکرار زیاد آن باعث خستگی و شنیدن یک یا دوبار آن باعث طرب و فرح است. این آرایه در شعر امروز ایران یک ویژگی مثبت به حساب می‌آید خصوصاً اقبال شاعران باریک بین به آن در دهه‌های اخیر در خور توجه است. (همان: ۱۲۷).

ز سوی روح فزای تو بوی جان می‌شنوم از آن‌که زلف تو جیم است و خال نقطه جیم
(دانش، ۱۳۸۳: ۴۹۶)

بس نکهت گل می‌شنوم از بدن تو گلزار بهشت است مگر پیرهن تو
(همان: ۵۵۴)

حُسن اتباع

آن است که شاعر معنی شعر دیگری را اخذ کرده، به مزیتی از لطایف بیاراید که خود را در استحقاق آن معنی بر مخترع آن مقدم دارد. (شمس‌العلمای گرکانی، ۱۳۷۷: ۲۲۴) و (زاهدی، ۱۳۴۶: ۳۹۳). حافظ گوید:

اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را
(حافظ، ۱۳۷۴: ۹۸)

نگاهی به آرایه‌های بدیعی معنوی در غزلیات تقی دانش ۱۷۷

بدیدی حافظ ار ترکان تبریزی نبخشیدی سمرقند و بخارا را به خال ترک شیرازی

(دانش، ۱۳۸۳: ۲۰۹)

سمرقند و بخارا را به خال ترک شیرازی نمی‌بخشید حافظ دیده بود ار ترک تبریزم

(همان: ۵۰۷)

حُسن اختراع

آن را «سلامت اختراع» نیز گویند، آن است که متکلم معنی غریبی را اختراع نماید که دیگری بر وی سبقت نگرفته باشد و در نزد ذوق سلیم مطبوع آید. (شمس‌العلمای گرکانی، ۱۳۷۷: ۲۲۶) و (زاهدی، ۱۳۴۶: ۳۹۴) و (تقوی، ۱۳۱۷: ۲۶۸).

دانش در حق منصوره نام مغنیه گوید:

گر رخ منصوره را منصور می‌دیدى به دار دعوى ائسى انسا الحق را بدو بگذاشتى

(دانش، ۱۳۸۳: ۵۷۷)

در این دنیا نیم حاجت روا هرگز مگر آرد کرسطفی دگر بار اکتشاف ینک دنیایی

(همان: ۵۹۵)

جهان آب و هر آفریده در آن بدان‌سان که ملاح اشناوری

درون می‌برد چون یکی سر در آب برون می‌برآید سر دیگری

(همان: ۶۰۴)

حُسن تعلیل

این صنعت چنان است که متکلم برای امری علتی ذکر نماید که در واقع علت او نباشد، بلکه علت دیگر باشد یا علت معلوم نباشد. (تقوی، ۱۳۱۷: ۲۱۶). آن است که برای چیزی سبب و علتی ذکر نمایند که مناسبتی لطیف داشته باشد و بعضی ادبا شرط کرده‌اند که علت حقیقی نباشد. (شمس‌العلمای گرکانی، ۱۳۷۷: ۲۳۳).

۱۷۸ نگاه‌ی به آرایه‌های بدیعی معنوی در غزلیات تقی دانش

زلف مشکین زآن به چشم افکنده‌ای تا که در سنبل چرد آهوی تو

(دانش، ۱۳۸۳: ۵۵۶)

بر طره تو نصب نه گر جرتقیل است چون مو بفشانی تو و دل‌ها بکشانی

(همان: ۶۱۶)

چنین که ناله نی جانگداز و جان‌سوز است مگر ز مرقد عشاق رسته آمد، نی

(همان: ۶۴۴)

حسن طلب یا ادب طلب

این صنعت چنان باشد که شاعر در بیت از ممدوح چیزی بخواهد اما به وجهی لطیف و طریق شیرین و در تهذیب الفاظ و معانی بکوشد و شرایط تعظیم نگاه دارد. (وطواط، ۱۳۶۲: ۳۳ و نجفقلی میرزا، ۱۳۶۲: ۱۹۸-۱۹۷).

هر توان‌گر را چو بر درگاه گدایان می‌روند ای که در حسنی توان‌گر من‌گدایی بر درت

(دانش، ۱۳۸۳: ۳۱۳)

عرضه دارید ز من در بر آن شاه جهانبان از سرم سایه‌مگیر ای تو که خود ظل‌خدایی

(همان: ۵۹۸)

حُسن نَسَق

آن است که متکلم چند بیت یا چند سجع از نثر بیاورد که با یکدیگر در کمال اتصال و تناسب و ملایمت باشند و هر یک نیز منفرداً تام‌اللفظ و معنی و مستغنی از اتصال به سابق و لاحق خویش بود و سکوت بر آن مطبوع افتد. (شمس‌العلمای گرکانی، ۱۳۷۷: ۲۳۸).

ای ز رو خورشید تابان وی به مو مشک ختن ای به لب لعل بدخشان وی به قد سرو چمن

(دانش، ۱۳۸۳: ۵۴۰)

هم نایی و هم نایی هم باده و هم ساقی جز خویش نمی‌بینی این ناز از آنستی

نگاهی به آرایه‌های بدیعی معنوی در غزلیات تقی دانش ۱۷۹ □

(همان: ۶۲۸)

حصر کلی در جزیی یا دعوی الجنس

مراد آن است که متکلم یک فرد از کلی را آورده، دعوی نماید که این فرد کلی است. (شمس‌العمای گرکانی، ۱۳۷۷: ۲۴۲) و (زاهدی، ۱۳۴۶: ۴۳۸)
همتای تو در خوبی اندر همه عالم نیست آینه مگر آرد از بهر تو همتایی
(دانش، ۱۳۸۳: ۵۹۹).

رجوع

آن را استدراک نیز گویند. آن است که ذکر کنی چیزی را و باز از آن برگردی، از برای نکته‌ای. (حسینی نیشابوری، ۱۳۸۴: ۲۱۷). آن چنان است که متکلم نخست امری را ادعا کند، بعد برگردد و خود را تغلیط نماید برای نکته‌ای. (تقوی، ۱۳۱۷: ۲۶۴؛ زاهدی، ۱۳۴۶: ۴۳۸).
در بزم نشاط یار، نی را به نوا دیدم آن نغمه میدان از نی، کآن نغمه سرنایی
(دانش، ۱۳۸۳: ۶۴۷)

سلب و ایجاب

آن است که گوینده بخواهد چیزی را به صفتی اختصاص دهد پس آن صفت را از همه مردم نفی، و به جهت ستایش یا نکوهش برای آن چیز اثبات کند. (هاشمی، ۱۳۸۵، ج ۲: ۳۰۴-۳۰۳). آن است که متکلم برای اختصاص چیزی به صفتی در اول کلام سلب کند آن وصف را از افراد نوع، پس از آن اثبات نماید برای یک فرد. (شمس‌العلمای گرکانی، ۱۳۷۷: ۲۵۸).
به باغ رنج قفس را نه بلبلان دانند پی‌رس در قفس از بلبل گرفتاری
(دانش، ۱۳۸۳: ۵۹۵)

۱۸۰ نگاه به آرایه‌های بدیعی معنوی در غزلیات تقی دانش

در هوسناکی عشاق بقا هیچ نبینی عشق محمود و ایاز است که بینیش دوامی
(همان: ۶۴۹)

طاعات و عصیان

آن است که در شعر یکی از صنایع بدیع را خواهند بیاورند، لکن وزن یا قافیه با آن اراده متکلم موافقت ننماید، پس عدول کند به لفظی دیگر و صنعتی دیگر به دست آید.
(شمس‌العلمای گرکانی، ۱۳۷۷: ۲۶۲) و (زاهدی، ۱۳۴۶: ۳۹۹).

لعن بر شیر تو پرویز که این فهم نکردی بدرد نای تو شیرویه چو نامه بدرانی
(دانش، ۱۳۸۳: ۶۰۳)

مقصود آن بود که بگوید «نامه پاره کنی» وزن و قافیه مطاوعت نکرده و «بدرانی» آورد تا با «بدر» آرایه تکرار حاصل شود.

ز مزد طاعت و حور و قصور یک‌سره زاهد! من ار که چشم ببوشم چرا تو دست نشویی
(همان: ۶۱۰)

در مصراع دوم مقصود آن بود که بگوید «چشم نبوشی». «دست نشویی» آورده تا مابین «دست» و «چشم» تناسب ایجاد کند.

ای یار به هجرانت ز این بیش نیم طاقت گر در تو توان باشد ما راست نه یارایی
(همان: ۶۴۷)

در مصراع دوم منظور این بود که بگوید: «ما راست نه توانی» وزن و قافیه مطاوعت نکرده»
ماراست نه یارایی» آورده است.

عنوان

آن است که متکلم برای تقریر و تأکید خود اشاره کند به قصص سابقین (تقوی، ۱۳۱۷: ۲۶۱). آن است که سخنور از حکایت‌ها و تمثیل‌ها و روی دادهای تاریخی نقل شده، برای

❑ فصلنامه زیبایی‌شناسی ادبی ❖ سال شانزدهم ❖ شماره ۳۶

نگاهی به آرایه‌های بدیعی معنوی در غزلیات تقی دانش [۱۳۸۳: ۱۸۱]

تزیین یا اثبات سخن خویش، شاهد بیاورد. آن را می‌توان همسنگ «استشهاد و تمثیل» دانست. (موسوی، ۱۳۸۲: ۱۵۰). سعدی در گلستان می‌نویسد: «یکی در صنعت کُشتی گرفتن سرآمده بود چنان که سیصد و شصت بند فاخر بدانستی و هر روز به نوعی کشتی گرفتگی. مگر گوشه خاطرش با جمال یکی از شاگردان میلی داشت. سیصد و پنجاه و نه بند وی را آموخت مگر یک بند که در تعلیم آن دفع انداختی و تهاون کردی. فی الجمله پسر در قوت و صنعت سرآمد و کس را [با او] مجال مقاومت نبود تا به حدی که پیش ملک وقت گفته بود: استاد [را] فضیلتی که بر من است از روی بزرگی است و حق تربیت و گرنه به قوت از او کمتر نیستم و به صنعت با او برابرم. ملک را این ترک ادب ناپسند آمد. بفرمود تا مصارعت کنند. مقامی متسع ترتیب کردند و ارکان دولت و اعیان حضرت و زورآوران اقلیم گرد آمدند. پسر چون پیل مست در آمد به صدمتی که اگر کوه آهنین بودی از جای بکندی. استاد دانست که جوان از او بقوت‌تر است به آن یک بند غریب [که از وی نهان داشته بود] با او در آویخت. پسر دفع آن ندانست بسر در آمد. [استاد از زمینش به بالای سر برد و فرو کوفت] غریو از خلق بر آمد. [ملک فرمود] استاد را نعمت و خلعت دادند و پسر را زجر و ملامت کردند که با پرورنده خود دعوی کردی و بسر نبردی. گفت: ای خداوند [به زورآوری بر من دست نیافت بلکه] مرا از علم کُشتی دقیقه‌ای مانده بود و از من دریغ می‌داشت. امروز بدان دقیقه بر من دست یافت. از بهر چنین روزی نگاه داشتم که حکما گفته‌اند: دوست را چندان قوت مده که اگر دشمن گردد بر تو غالب شود.» (سعدی، ۱۳۷۴: ۱۷۹). دانش با تأسی از حکایت گلستان سعدی و با تأسی از شعرای سبک خراسانی و آذربایجانی و عراقی، در قالب تمثیل گسترده، فلک را شاگرد و خود را هم‌چون استادی در نظر گرفته می‌گوید:

پرخاش چه جویی و ستیزه‌گری ای چرخ با بازوی پسر نیروی ما پنجه می‌فکن
آموخت فنونی چو به شاگرد خود استاد از بهر خود البته نگه داشته یک فن

(دانش، ۱۳۸۳: ۵۳۴)

۱۸۲ نگاه‌های بدیعی معنوی در غزلیات تقی دانش

غلو مردود یا قبیح یا غلو فاحش

آن است که امر محالی را بدون الفاظ تردید و ادات تشبیه بیاورند؛ خصوصاً اگر به مقدسات دینی بر خورد داشته باشد. (زاهدی، ۱۳۴۶: ۴۵۴). آن است که در سخن ترک ادب شرعی شود. (موسوی، ۱۳۸۲: ۱۵۱). غلو فاحش، چنان باشد که شاعر، در اقسام مدح و هجاء، یا در اغراق اوصاف اشیا، مبالغه به حدی رساند که مرکب محظوری شرعی شود. (واعظ کاشفی سبزواری، ۱۳۶۹: ۱۷۱). صنعت غلو مردود را می‌توان با صنعت مغایره (تغایر) یکی دانست.

معشوقی از نوازشی از عاشقی کند این یک عمل برابر صد حج اکبر است
(دانش، ۱۳۸۳: ۳۲۵)

خلقت شش روزه را فرصت نشد بهتر بنا به جهان از هم بریزی و ز نو بنیان کنی
(همان: ۶۱۶)

دانش! به از ریاضت هفتاد ساله است یک شب اگر به محنت هجران به سربری
(همان: ۶۳۸)

کلام جامع

این صنعت چنان باشد که شاعر ابیات خویش، بی‌حکمت و موعظت و شکایت روزگار نگذارد. (وطواط، ۱۳۶۲: ۸۱؛ رادویانی، ۱۳۶۲: ۱۳۱-۱۳۰). آن است که شاعر در بیت خود حکمتی و موعظتی بیان کند که مناسب مقام بود و آن کس که ارسال مثل را کلام جامع دانسته اشتباه نموده فرق میان این دو این است که در ارسال مثل مثلی در پاره‌ای از بیت بیاورند و کلام جامع حکمت و موعظه است که در یک بیت کامل ذکر نمایند. (نجفقلی میرزا، ۱۳۶۲: ۲۰۲). آن است که بی‌تی یا جمله‌ای در طی سخن بیاورند که از باب حکمت و پند و سایر مطالب حقیقیه و به منزله مثلی باشد. «شمس‌العلمای گرکانی، ۱۳۷۷: ۲۹۶». از خود مشو غافل دمی ترک علایق کن همی از پل به زودی بگذرد آن کو سبک‌بار آمده

نگاهی به آرایه‌های بدیعی معنوی در غزلیات تقی دانش ۱۸۳

(دانش، ۱۳۸۳: ۵۶۹).

حاصل کشته خود جان پدر می‌دروی نی شکر کی دهدت حنظل اگر کاشته‌ای

(همان: ۵۷۰)

ز رهبری طلبیدم ره سلامت خویش به لب نهاد سر انگشت خود که خاموشی

ز دار رفتن حلاج عارفان دانند که بس ز پرده دری بهتر است خاموشی

(همان: ۵۷۵)

مذهب فقهی (تشبیه تمثیل)

این صنعت چنان است که تشبیه نمایند جزئی را به جزئی دیگر در یک معنایی تا ثابت شود حکم دومی برای اولی و این طریقه را فقها قیاس نامند چنان‌که اهل میزان تمثیل نامند. (تقوی، ۱۳۱۷: ۲۸۳). مذهب فقهی در حقیقت استدلال تمثیلی است؛ یعنی: آوردن مثال برای اثبات چیزی. مذهب فقهی خیال‌انگیز و شاعرانه است و جزو علم بیان؛ اما بعضی از علمای بدیع آن را از ترفندهای بدیعی دانسته‌اند. مذهب فقهی بسیار زیباست و عواطف را کاملاً تجسم می‌بخشد و در اذهان تأثیر می‌گذارد. (وحیدیان کامیار، ۱۳۷۹: ۱۵۲).

تأثری چه ز غم‌ها مراست با غم عشق ز نیش پشه چه دردی رسد به جسم سلیم؟

(دانش، ۱۳۸۳: ۴۹۶)

بین ز طره او روی او چه جلوه‌گر است به کعبه بایدم این بار رفت از ره شام

(همان: ۵۱۶)

رقیبان را ز کوی یار نتوانی جدا کردن سگان را چون توانی راندن از دکان گیبایی؟

(همان: ۶۰۹)

مغایره (تغایر، تطف)

آن است که متکلم بر وجه لطیفی مدح کند، آنچه را که نزد عموم نکوهیده است، یا قدح کند آنچه را که نزد دیگران ستوده است. (شمس‌العلمای گرکانی، ۱۳۷۷: ۱۵۴). دانش برخلاف هنجار دیرینه ادبی (سبک‌های شعری خراسانی و عراقی) و هم‌نوا با شعرای سبک هندی، که یگانه هدفشان دست‌یابی به معنی و مضمون جدید «معنی بیگانه»، از طریق آشنایی‌زدایی و انحراف از ثرم است (ر.ک. توحیدیان، ۱۳۹۵: ۴۲-۲۵)، نگرش متفاوتی به عناصر و پدیده‌ها و معانی و مضامین شعری داشته است. دانش، بر خلاف بر اکثریت شعرا - که نگرشان به چرخ فلک منفی بوده و به شکایت از آن پرداخته‌اند - و با تأسی از شعرای سبک هندی، به خصوص صائب تبریزی و دیگر شعرای سبک هندی، در نگرش مثبت به چرخ فلک گوید:

با چرخ چون کنم که پدر ماست چرخ پیر سهراب وار پنجه به رستم نمی‌زنم

(دانش، ۱۳۸۳: ۴۹۵)

در نگرش مثبت به دشمن می‌گوید:

آن‌که خصم جان ما، او را ز جان خدمت‌گیریم ور مخب ماست، با او بر معادا می‌رویم

(همان: ۵۱۵)

ما ز کس یاری ندیدستیم و یاری می‌کنیم گر جهان دشمن شود، ما دوست‌داری می‌کنیم

(همان: ۴۷۸)

با تأسی از شعرای سبک هندی و بر خلاف اکثریت شعرا، در نگرش منفی به حضرت

یوسف (ع) می‌گوید:

کنعان به کجا مصر کجا گوی چه نسبت؟ پیغمبری و پادشاهی را به غلامی

(همان: ۶۲۰)

بر خلاف شعرای عرفانی، خطاب به سالک طریق گوید:

سالک! به بیابان‌ها، نی پیر طریق ارشد سودش نه از این سودا جز بادیه پیمایی

نگاهی به آرایه‌های بدیعی معنوی در غزلیات تقی دانش ۱۸۵ □

(همان: ۶۴۷)

هزل (الهزل الذی یراد به الجدّ)

شوخی که به آن جدّ اراده کنند، آن است که گوینده مقصود خود را به صورت شوخی درآورد. (زاهدی، ۱۳۴۶: ۴۶۵؛ حسینی نیشابوری، ۱۳۸۴: ۱۸۱). آن چنان است که ایراد کند متکلم مقصود خود را اعم از (مدح یا ذمّ، غزل، شکوه اعتذار، سؤال و غیر این‌ها) به سیاق هزل (تقوی، ۱۳۱۷: ۲۷۶).

به هر ضیاع و عقاری ز مال عمّالی است به مال وقف کس هم‌چو شیخ عامل نیست

(دانش، ۱۳۸۳: ۳۰۳)

بیا تو شیخ! از اوقاف لقمه‌ها بر زن کنون که قسمت تو روزی حلالی هست

(همان: ۳۳۲)

نتیجه

با تفحص در دیوان تقی دانش، به ویژه غزلیات وی می‌توان دریافت که وی با تأسی از کتب بدیعی فارسی و عربی و شعرای بدیع سرای پیشین، در آفرینش آرایه‌های ناب بدیعی معنوی، نظیر: ابداع، اتساع، احتراس، استتباع، استخدام یا قصد المعینین، ارسال المثل، استطراد یا استرداد، استقصا یا استیفا، انسجام، ایهام تضاد، ایهام تناسب، تبیین و تفسیر، تمیم، تجاهل العارف، تدبیح، ترتیب، تردید، تصلف، تعمیم، تفویف، تنزیه، جمع مؤتلف و مختلف، حُسن اتِّباع، حُسن اختراع، حُسن تعلیل، حُسن طلب، حُسن نَسَق، حصر کلی در جزئی یا دعوی الجنس، رجوع، سلب و ایجاب، طاعت و عصیان، عنوان، غلوّ مردود یا قبیح، کلام جامع، مذهب فقهی (تشبیه تمثیل)، مغایره (تغایر، تطف)، الهزل الذی یراد به الجّد و... کوشیده که غزلیات وی از این حیث از زیبایی و برجستگی خاصی در میان شعرای صنعت‌پرداز و بدیع‌سرا برخوردار شده است. با تأمل در غزلیات دانش، می‌توان دریافت که باریک‌اندیشی، تصویرآفرینی و جلوه‌های زیبایی‌شناختی دانش بدیع، به ویژه بدیع معنوی، به تبعیت از شعرای بدیع سرای پیشین و معاصر خود و بخصوص مطالعه کتب بدیعی فارسی و عربی، بسیار قابل تأمل است. با مطالعه غزلیات شاعر احساس می‌شود که وی در نقش یک محقق برجسته علوم بدیعی و بلاغی، هنگام سرودن غزلیات خویش به اکثر کتب بدیعی فارسی و عربی نظر داشته و به نوعی سعی کرده است که متناسب با آرایه‌های بدیعی معنوی به کار رفته در آن آثار، اشعاری از خود خلق کند. تصویرآفرینی خاص تقی دانش و کاربرد آرایه‌های بدیعی، که بسامد قابل تأملی را در اکثر آرایه‌های لفظی و معنوی نشان می‌دهد، در مقایسه با دیگر شاعران باریک‌اندیش و صنعت‌پرداز، قابل اهمیت است به گونه‌ای که شاعر از تمامی ظرایف و دقایق ادبی در نقش یک شاعر تصویر آفرین و بدیع‌سرا، به نحو احسن استفاده نموده است. با تحقیق در زندگی و مشاغل دیوانی و آثار و اشعار وی می‌توان دریافت که یکی از عواملی که باعث گردیده که در دیوان تقی دانش بسامد بسیار بالایی از آرایه‌های لفظی؛ بخصوص معنوی را شاهد باشیم، این است که دانش، با تأسی از سنت دیرینه بدیع‌سرایی و

نگاهی به آرایه‌های بدیعی معنوی در غزلیات تقی دانش ۱۸۷ □

شعرای بدیع‌سرای پیشین هم‌چون: رشیدالدین وطواط و شعرای بدیع‌سرای معاصر خود نظیر:
علامه جلال‌الدین همایی، در این زمینه دارای اثر مستقل بوده است.

منابع و مأخذ

- ۱- اسفندیاریور، هوشمند. *عروسان سخن* (نقد و بررسی اصطلاحات و صناعات ادبی در بدیع). تهران: فردوس، چاپ سوم، ۱۳۸۸.
- ۲- برقی، سید محمدباقر. *سخنوران نامی معاصر ایران*. قم: نشر دارالعلم، (دو جلدی)، جلد ۲، چاپ سوم، ۱۳۹۱.
- ۳- تقوی، نصرالله. *هنجار گفتار (در فن معانی و بیان و بدیع فارسی)*. تهران: چاپخانه مجلس، بدون نوبت چاپ، ۱۳۱۷.
- ۴- توحیدیان، رجب، «مخالف‌خوانی و انحراف از نرُم در شعر بیدل دهلوی»، مطالعات شبه قاره دانشگاه سیستان و بلوچستان، سال هشتم، شماره بیست و هفتم، صص ۴۲-۲۵، ۱۳۹۵.
- ۵- حافظ، شمس‌الدین محمد. *دیوان، قزوینی - غنی*. با مجموعه تعلیقات و حواشی محمد قزوینی، به اهتمام عبدالکریم جریزه‌دار. تهران: انتشارات اساطیر، چاپ پنجم، ۱۳۷۴.
- ۶- حسینی نیشابوری، امیر برهان‌الدین عطاءالله محمود. *بدایع الصنایع*. مقدمه و تصحیح: رحیم مسلمانیان قبادیانی، ویرایش: ناصر رحیمی. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، چاپ اول، ۱۳۸۴.
- ۷- خان محمدی، محمدحسین. *علم بدیع (آشنایی با آرایه‌های سخن)*. قم: انتشارات مهر امیرالمومنین، چاپ اول، ۱۳۸۴.
- ۸- دانش، تقی (مستشار اعظم). *دیوان قصاید، هزار غزل، مقطعات*. تهران: دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۳.
- ۹- رادویانی، محمد بن عمر. *ترجمان البلاغه*. به تصحیح و اهتمام: پروفسور احمد آتش و انتقاد استاد ملک الشعراى بهار. تهران: اساطیر، چاپ دوم، ۱۳۶۲.
- ۱۰- رازی، شمس‌الدین محمد بن قیس. *المعجم فی المعاییر اشعار العجم*. به تصحیح: محمد بن عبدالوهاب قزوینی، با مقبله با شش نسخه خطی قدیمی و تصحیح: مدرس رضوی، تهران: زوار، چ سوم، ۱۳۶۰.
- ۱۱- راستگو، سید محمد. *هنر سخن‌آرایی (فن بدیع)*. تهران: سمت، چاپ اول، ۱۳۸۲.
- ۱۲- رامی تبریزی، شرف‌الدین حسن بن محمد. *حقایق الحدائق، علم بدیع و صنایع شعری در زبان پارسی*. تصحیح: سید محمد کاظم امام. تهران: دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۵.

نگاهی به آرایه‌های بدیعی معنوی در غزلیات تقی دانش ۱۸۹ □

- ۱۳- زاهدی، زین‌الدین جعفر. روش گفتار علم‌البلاغه (معانی و بیان و بدیع). مشهد: چاپخانه دانشگاه مشهد، بدون نوبت چاپ، ۱۳۴۶.
- ۱۴- سعدی شیرازی، مصلح‌الدین. گلستان سعدی. تصحیح و توضیح: یوسفی، غلامحسین. تهران: خوارزمی، چاپ چهارم، ۱۳۷۴.
- ۱۵- شمس‌العلمای گرکانی، حاج محمدحسین. ابداع البدایع. به اهتمام: حسین جعفری، با مقدمه. جلیل تجلیل. تبریز: احرار، چاپ اول، ۱۳۷۷.
- ۱۶- شمیسا، سیروس. نگاهی تازه به بدیع. تهران: فردوس، چاپ نهم، ۱۳۷۶.
- ۱۷- صائب تبریزی. دیوان، جلد دوم، به اهتمام: محمد قهرمان، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۷۵.
- ۱۸- طغرای مشهدی. برگزیده دیوان (ارغوان‌زار شفق). به انتخاب: محمد قهرمان. تهران: امیر کبیر، چاپ اول، ۱۳۸۴.
- ۱۹- غنی کشمیری. دیوان. به کوشش: احمد کرمی. تهران: انتشارات ما، چاپ اول، ۱۳۶۲.
- ۲۰- کلیم کاشانی، ابوطالب. کلیات. به تصحیح و مقدمه و تعلیقات: مهدی صدیقی، تهران: همراه، دو جلدی، ج اول، چاپ اول، ۱۳۷۶.
- ۲۱- محمدی، محمدحسین. بیگانه مثل معنی (نقد و تحلیل شعر صائب و سبک هندی). تهران: نشر میترا، چاپ اول، ۱۳۷۴.
- ۲۲- مشیر سلیمی، علی‌اکبر. سخنوران نابینا یا کوران روشن‌بین. تهران: مؤسسه مطبوعاتی فریدون علمی، چاپ اول، ۱۳۴۴.
- ۲۳- موسوی، میر نعمت‌الله. فرهنگ بدیعی (شرح بیش از ۹۰۰ اصطلاح از بدیع و بیان و معانی). تبریز: انتشارات احرار، چاپ اول، ۱۳۸۲.
- ۲۴- نجفقلی میرزا (آقا سردار). دُرّه نجفی در علم عروض و بدیع و قافیه. به تصحیح و حواشی حسین آهی، تهران: کتاب‌فروشی فروغی، چاپ اول، ۱۳۶۲.
- ۲۵- نشاط، سید محمود. زیب سخن یا علم بدیع فارسی. تهران: شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران، بدون نوبت چاپ. جلد دوم، ۱۳۴۲.
- ۲۶- نیکوهمت، احمد، «زندگی و آثار دانش ضیاء لشکر»، مجله ارمان، سال ۲۲، شماره ۲، صص ۷۳-۶۶، ۱۳۲۷.

- ۱۹۰ نگاهى به آرایه‌های بدیعی معنوی در غزلیات تقى دانش
- ۲۷- واعظ کاشفی سبزواری؛ کمال‌الدین حسین. *بدایع الافکار فى الصنائع الاشعار*، ویراسته و گزاردۀ میرجلال‌الدین کزآزی. تهران: مرکز، چاپ اول، ۱۳۶۹.
- ۲۸- وحیدیان کامیار، تقى. *بدیع از دیدگاه زیبایی‌شناسی*. ویراستار: رضا انزابی‌نژاد. تهران: دوستان، چاپ اول، ۱۳۷۹.
- ۲۹- وطواط، رشیدالدین محمد کاتب بلخى. *حدائق السحر فى دقائق الشعر*. تهران: انتشارت طهورى، چاپ اول، ۱۳۶۲.
- ۳۰- هاشمى، احمد. *جواهر البلاغه*. ترجمه و شرح: حسن عرفان. قم: نشر بلاغت، دو جلدی، جلد دوم، چاپ ششم، ۱۳۸۵.
- ۳۱- همایى، جلال‌الدین. *فنون بلاغت و صناعات ادبى*. تهران: مؤسسه نشر هما، چاپ دوازدهم، ۱۳۷۵.

